

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهمتهای ملی ایران

(۳۹)

مازیار عصیانگر بزرگ طبرستان

مازیار آخرین پادشاه سلسله آل قارن است که در مازندران حکومت کرد، او فرمانروائی بسیار شجاع و باتدبیر بود که پس از مرگ پدر خود قارن بحکومت نشست وی چون نیاکن خویش در کیش زردشت سخت استوار بود و در میهن پرستی و بی باکی کمتر همانند داشت. مازیار از سردستگان فرقه میبضه بود که شعار سپید داشتند و به شعار سیاه که مخصوص عباسیان بود دشمنی و مخالفت میوزید او میخواست کشور ایران را از چنگ تازیان برهاند و آنرا به استقلال و سر بلندی دوره ساسانیان برگرداند.

بطوریکه در تواریخ طبرستان مسطور است بین او و اسپهبد شهریار دیگر فرمانروای طبرستان رنجش حاصل شد و اسپهبد طمع در املاک و تصرفات مازیار نمود و متأسفانه بر سر این موضوع اختلاف شدیدی ایجاد گردید که باعث ضعف اسپهبدان و شکست قطعی آنها و تسلط اعراب بر مازندران گردید. شرح واقعه آنکه اسپهبد شهریار به تصرف املاک و ولایات مازیار پرداخت مازیار ناگزیر با اسپهبد از در جنگ درآمد ولی مغلوب گردید و بنزد و نداد امید پسر و نداد اسپان که پسر عموی پدرش بود رفت و از او پناه خواست.

اسپهبد شهریار نامه ای به نداد امید نوشت که مازیار را دستگیر نموده و نزد وی فرستد « نداد امید برای حفظ موقعیت خود ناچار با اجرای دستور اسپهبد بود

بهمین جهت مازیار را گرفت وزندانی نمود و بشهریار نوشت که معتمدان خود را بفرست تا مازیار را بدیشان سپارم» زیرا ممکن است کسان من او را رهاکنند. در این گیرودار مازیار با نیرنگ از بند رهایی یافت ودرییشهای مازندران متواری شد(۱)

همکاری وهم فکری منجم وطن پرست ایرانی بامازیار

واقعدای که در موقع اقامت مازیار در بغداد اتفاق افتاده است صحنه دیگری از هم کاری وهم فکری ایرانیان وطن پرستی میباشد که بمنظور ادامه زندگی وحفظ موقعیت خود بصورت ظاهر حکومت تازیان را تحمل میکردند ولی در باطن بد میهن وآئین پاک نیاکن خود عشق می ورزیدند و از هر موقع وفرصت مناسب برای اعاده استقلال وطن استفاده میکردند ودر انجام آن می کوشیدند این اسفندیار در تاریخ طبرستان (۲) در اینمورد مینویسد :

(ببغداد مأمون را منجمی بود بزیست بن فیروزان نام که خلیفه نام او و پدرش را ترجمه کرده و بد یحیی بن منصور بدل کرده بود (۳) روزی مازیار طالع مولود خویش را در آستین نهاد و پیش او شد سلام کرد وخواست بر او عرض کند. بزیست التفاتی نفرمود واصغار و انداشت تا یکی از آل حرشی که با مازیار بود گفت او شاهزاده طبرستان است

۱ - طبری گوید که در سال ۲۰۱ هجری عبدالله بن خرداذبه که والی طبرستان بود شهریار بن شروین را از جبال طبرستان فرود آورد و مازیار بن قارن را نزد مأمون فرستاد (نقل از کتاب مازیار تألیف استاد مینوی وصادق هدایت صفحه ۲۹)

۲ - تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار جلد اول صفحه ۲۰۷

۳ - آقای مینوی در ذیل صفحه ۲۹ کتاب مازیار نوشته است که نام این منجم ایرانی در کتاب الفهرست ابن ند و تاریخ الحکماء بنام ابوعلی یحیی بن ابی منصور آبان گشنسب آمده و او در ساختن زیج مأمونی شریک بوده است .

«مازیار بن قارن بن ونداد هرمزد» منجم چون ذکر پدران او را شنید بر خاست و عذر خواست و نسخه طالع مولود بر گرفت و بیوسید! و بمطالعه مشغول گشت» نظر مسعود و دلایل اقبال و قوت طالع پدید» امید خیرد روی بست و جای خالی کرد و او را گفت: اگر من ترا تربیتی و خدمتی کنم حق آن شناسی و ضایع نگردانی و منت پذیری؟ مازیار آنچه شرط قبول مواعید و وفای به عهد بود تقدیم داشت و سوگند خورد بی تردید در آن خلوتگاه هیچ مطلبی جز ترغیب مازیار برای رهایی مرزبوم مقدس میهن از چنگ تازیان از طرف بزیست منجم وطن پرست ایرانی در بین نیامده است منتی این منجم موقع شناس (مانند فضل بن سهل رادمرد شهید ایرانی که با استفاده از تیزی و روان شناسی خود تحت عنوان طالع شناسی مأمون را که طرف مادر ایرانی بود برضد برادرش امین برانگیخت و موفق شد) از راه تیزی و روان شناسی خاص خود با در نظر گرفتن حس برتری طلبی و آمادگی روحی مازیار و موقعیت و امکان اقدامات سیاسی و نظامی او در کوهستانهای صعب العبور طبرستان وی را برای قیام برضد عباسیان غاصب برانگیخت و نقشه انجام کار را با هم کشیدند و حتی تصمیم گرفتند بر حسب ظاهر مازیار مسلمان شود.

ابن اسفندیار دنباله مطلب را چنین ادامه میدهد:

روزها برین گذشت تا وقت فرصتی منجم بخلوت حال مازیار و حکایت طالع و مولود و آنکه ازوخیری بدولت خلیفه رسد! بر مأمون عرض داشت مأمون فرمود که او را حاضر آورند، به طلبش شتافتند و او را بخدمت مأمون آوردند «خلیفه که پدر او قارن را در روز معاف دیده و شناخته بود فرمان داد آئین مسلمانی بر او عرض دارند، مازیار اسلام قبول کرد! و مأمون او را محمد ولی امیر المؤمنین نام نهاد و وکنیت ابوالحسن «وماهی چند برین آمد» اسپید شهباز بد طبرستان در گذشت» و

پسر مهتر او شاپور بد پادشاهی نشست و از تهور و تهتک و بی سامانی اتباع او بیشتر از او متنفر شدند و برگردیده و او را بازگذاشتند و پیش مأمون شکایتها از وی نوشتند «تا مثال نوشت بد محمد بن خالد که کپستان او جمله بازستاند، محمد خالد از ضعف حال خویش با او مقاومت نتوانست نمود» حال خلیفه را معلوم شد، کسی طلبید که برای مالش و استیصال شاپور بآن ولایت فرستد «منجم بزیست حاضر بود (از موقع استفاده نمود) مازیار را ذکر کرد و گفت برای بندگی موافق مقدسه طالع او موافقت! مأمون بکپستان او را نامزد کرد و موسی بن حفص را بد هامون

آغاز فرمانروائی مازیار

بد ترتیبی که گفته شد نقشه دقیق این منجم وطن پرست ایرانی جامد عمل پوشید و مازیار با موسی بن حفص پسر عمر بن العلاء که خلیفه پیش از آن بر او خشم گرفته و از ولایتی او را معزول کرده بود عهد و پیمان همکاری و مودت بست و عازم طبرستان گردید (۲۰۸ هجری) بدین منظور که مازیار و موسی بد طبرستان رسیدند مردم طبرستان زیر پرچم مازیار جمع شدند وی در مدت کوتاهی سپاه آراست و برای سرکوبی شاپور بد پریم رفت و با او جنگ کرد «عاقبت مازیار شاپور را دستگیر نمود و بزنجیر بست و بد موسی خبر داد که ظفر یافتیم.

شاپور چون دانست مازیار او را خواهد کشت، پنهان بد موسی قاصد فرستاد که مرا بدست خویش گیر تا صد هزار درهم خدمت کنم «موسی جواب داد که طریق خلاص تو آنست که گوئی مسلمان شدم و بنده امیر المؤمنین گشتم «موسی پس از دادن این پیام اندیشه کرد که اگر مازیار از ماجرای پیام وی بد شاپور مطلع شود معاهده ایشان نقض گردیده و ایجاد اختلاف خواهد شد بهمین جهت همین که مازیار را دید از او سؤال کرد که اگر شاپور اسلام را بپذیرد و صد هزار درهم بخدمت خلیفه

پیش‌کش کند چه خواهی گفت ؟

مازیار خاموش بود و جواب این سخن را نداد و از همدیگر جدا گشتند. آن شب مازیار دستور داد سر شاپور را بریدند و بامداد آن را پیش موسی فرستاد. موسی بر او متغیر شد مازیا از آن اندیشه کرد که خلیفه پس از آگاهی بر این ماجرا شخص دیگری را بجای موسی بقر او برگزیند به عذر و استغفار پیش موسی آمد و خدمتها آورد و عهد تازه کردند (۲۱۰ هجری) بعد از این واقعه موسی بن حفص چهار سال در دشتهای طبرستان حکمرانی کرد و در سال ۲۱۴ بدرود زندگی گفت ، پس از وی فرمان مأمون پسرش محمد بجای پدر منصوب گردید .

مازیار به محمد بن موسی حاکم جدید دشتهای طبرستان توجه نداشت و او را به حساب نمی‌گرفت بهمین جهت پس از مرگ موسی بن حفص مازیار فرمانروای مطلق کوه و دشت طبرستان شد و در سراسر آن سامان کس را یارای نافرمانی او نبود ، قدرت و نفوذ مازیار که روز بروز رو بفزونی بود موجب ناراحتی سران و گردنکشان آن سامان که امکان مقابله با او نداشتند شده بود ، مازیار بحکم اینکه مالک و متصرف طبرستان است از آنان مطالبه خراج کرد اسپهبد شهریار برادر شاپور با جمله باوندیان و مرزبانان فرشواد و همیشه بر او کینه ورگشتند و از دست مازیار بنزد مأمون خلیفه عباسی شکایت بردند مأمون فرمان فرستاد که مازیار به بغداد رود ، مازیار در جواب نوشت که من در حال حاضر بجنگ دیلم مشغولم و لشکر بر گرفت و بد چالوس شد و از جمله معاریف و ارباب آن نواحی نوابستد .

عزیمت بزیمت منجم به طبرستان

هنگاهی که مأمون از سرپیچی مازیار آگاه شد (بزیمت) ستاره شناس معروف را که حامی مازیار بود و با پیشنهاد وی مازیار به فرمانروائی برگزیده شده بود با توافق

یکی از نوکران ویژه خود بطبرستان گسیل داشت تا او را به بغداد آورند ، مازیار وقتی که از حرکت بزیست بسوی طبرستان آگاهی یافت دستور داد تا هر کس که در طبرستان می‌توانست زوبین بدست گیرد جمع کردند و یحیی بن روزبهان و ابراهیم بن ابلد راتاری به استقبال ایشان فرستاد و فرمود که برآه سوانه کوه (سوادکوه) و کالبد رجه و کندی آب به بیراه و شکستها آنجا که براسب نتوان نشست در آورند . فرستادگان خلیفه با جان کندن زیاد از آن کورده راه به هر مزد آباد لپور رسیدند و از سختی و ناهمواری راه و آنهمه افراد زوبین دار که در آنجا مشاهده کردند در شگفت شدند ، مازیار از دیدن بزیست منجم ، استاد و راهنمای مورد احترام و یار دیرین خود بی نهایت شادمان شد و مقدم او را بسیار گرمای داشت و وی را مدتها بناز و نعمت و لطف و حرمت پذیرا بود ، تردید نیست که مذاکرات محرمانه دیگری نیز در اینجا بین این منجم و وان - پرست ایرانی و مازیار بعمل آمد که در پایان بزیست منجم دست خالی به بغداد مراجعت کرد و عذر نیامدن مازیار را به نزد مأمون در اثر جنگ با دشمنان خلیفه که خیال گردن کشی دارند موجه گزارش داد و برای تأیید مطلب و بیان شهادت ، قاضی آمل و قاضی رویان را با خود به بغداد برد قاضیان مذکور به حضور خلیفه رسیدند ، مأمون از ایشان حال طاعت و سیرت مازیار پرسید .

ایشان عرض داشتند که وی بر جاده مطاوعت مستقیم است و رفتارش با خلائق نیکوست ، وقتی که از حضور خلیفه بیرون آمدند قاضی رویان بمنزل خویش رفت ولی قاضی آمل بیارگاہ توقف کرد تا قاضی یحیی بن اکثم از پیش خلیفه بیرون آمد ، نزدیک او شد و گفت امیر المؤمنین بر ملا و در حضور عامه مردم خبر مازیار پرسید و بحکم اینکه مقربان حضرت سده منہیان و دوستان مازیارند آنچه راستی بود نتوانستیم عرض داشت و نیز نخواستم و روا نداشتم که از درگاه بگذرم بی آنکه آنچه حقیقت طریقت

مازیار است باز نمایم اینک بخدمت تو میرسانم که او خلع طاعت کرده است و همان زنار (۱) زرتشتی بر میان بسته و با مسلمانان جور و استخفاف می‌کند و هرگز بار دیگر بمیل خویش به بغداد نخواهد آمد .

یحیی بن اکثم قاضی را بخلوت نزد خلیفه برد تا حال عرض داشت مأمون بر عزیمت سفر روم ساختگیها کرده بود و براد ایستاده (۲۱۵ هجری) قاضی را گفت می‌باید ساخت تا وقت مراجعت من که این مهم بر من عظیم‌تر است قاضی گفت بعد از اینکه بر مازیار معلوم شود که من با خلیفه خلوت کرده‌ام با من مدارا نخواهد کرد «خلیفه گفت جز صبر و جہی دیگر نیست قاضی اجازت خواست که اگر تواند وسیله دفع مازیار را فراهم کنند خلیفه گفت شاید»

(ناتمام)

۱ - در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار (زنار زرتشتی) آمده ولی آقای مینوی در کتاب مازیار صفحه ۳۳ (کشتی زرتشتی) نوشته است .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

حکایت

حکیمی را پرسیدند که سخاوت پسندیده‌تر است یا شجاعت گفت
آنها که سخاوت است بشجاعت جد حاجت .

(سعدی)